

## سخنان آقای بهزاد کمالی درباره خانم مرضیه حدیدیچی (خواهر دباغ)

### دستگیری شوهر شاعره

با رضوانه خانم تازه عقد کرده بودیم. ایشان محصل بود. جمعه ها به دیدنش می رفتم. آن روز همین که در زدم، افراد ناشناسی در را باز کرده، دستم را گرفتند و داخل منزل بردند. پرسیدند که شما؟ گفتم دامادشان هستم. گفتند کدام دامادشان؟

جواب دادم شوهر رضوانه خانم! خندیدند و گفتند: «آهان شوهر همان شاعره هستی!»!

حقیقت اینکه آن لحظه گنگ و گیج شده بودم. بلافاصله ما را سوار ماشین کردند و به اداره مرکزی ساواک بردند. به محض رسیدن، شخصی که بعداً فهمیدم آقای منوچهری نام دارد و بازپرس کل خانواده دباغ است. گفت: «این شوهر شاعره است؟!» بعد هر چقدر توان در دستش داشت مشت کرد و به صورت من فرود آورد و سپس من را برداشتند و به سلول انداختند تا اینکه روحیه ام را تضعیف کنند و بعد بازپرسی را آغاز کردند. در آن زمان خیال می کردم که تنها من گرفتار شدم و نمی دانستم که شریکم را هم دستگیر کرده اند. در آن سلول هر چه شکنجه بود بر سر من پیاده کردند. ۲۳ روز اسیر ساواک بودم که در این مدت، سه دفعه از من بازجویی کردند که دو بارش همراه با شکنجه بود و بازجویی آخر، محبت آمیز بود. آنها به من می گفتند که شما اصلاً این خانم را طلاق بده و من می گفتم که او فقط همسر من است.

## شکنجه هایی که دردش هیچ گاه مرهمی نیافت

آن زمان که در زندان ساواک بازداشت بودم، خانم دباغ و همسر (رضوانه) را هم بازداشت کرده بودند. من رضوانه را در آن مدت فقط یک بار بعد از بازجویی اش و انتقالش به زندان قصر ملاقات کردم. آن هم با چه مشکلات و مکافات، هزار جور بهانه می گرفتند. من اطلاعات چندانی نتوانستم از نحوه برخورد ساواک با او به دست بیاورم؛ زیرا هر وقت که سؤال می کردم جوابی نمی شنیدم؛ ولی از حالات روحی و روانیش می توانستم حدس بزنم چه برسر او آمده است. حتی یک سالی بعد از آزادی تحت مراقبت پزشک بود و از نظر روحی در سطح مطلوبی نبود. خود حاج خانم از نظر روحی کسل بودند که برای درمان، به دکترهای زیادی مراجعه کردیم. به هر حال مدتی طول کشید تا رضوانه آرام آرام به حالت روحی گذشته اش برگشت.

## ضمانت ارتشبد نصیری

خانم دباغ پس از شکنجه های فراوانی که متحمل شدند، به صورت دادن ضمانت نامه آزاد شد؛ زیرا مأموران ساواک فکر می کردند که کار ایشان دیگر تمام است و امکان دارد امروز و فردا فوت کنند. در آن زمان خود ارتشبد نصیری ضمانت خانم دباغ را کرده بود. بعد از آزادی و بهبودی هم نفهمیدم که چگونه به لبنان رفتند و در تبعید امام چگونه یار و یاور ایشان بودند. اما می دانم که بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی رابطه ایشان با خانواده امام بسیار خوب بود. و به خود امام نیز عشق می ورزیدند و کل خانواده در خدمت ایشان و آرمانهای ایشان بودیم و هستیم.